

بیراهه روشنفکران ایرانی

● مرتضی سیمیناری ●

حتی اگر ماکسیم گورکی هم باشی انقلاب تو را حذف خواهد کرد، برای همین او در مقاله «حیات نو» نوشت که «لنین، تروتسکی و همراهان آنها هنوز هیچی نشده با زهر کثیف قدرت مسموم شده‌اند و این موضوع را می‌توان از نگرش شرم‌آور آنها به مسئله آزادی بیان دید.» او مدتی بعد برای نوشتن کتاب «افکار ناپهنگام» مورد غضب لنین قرار گرفت و تبعید شد. با اینکه در ابتدای انقلاب از نزدیکان لنین بود و حتی پس از مرگش رادبو مسکو او را «دوستدار کارگران» خواند، همه می‌دانستند گورکی دیگر به انقلاب سوسیالیستی ایمان نداشت. سر نوشتش نشان داد که نظام شورویستی و سوسیالیسم هیچ اعتقادی به آزادی بیان ندارد.

روسیه بعد از انقلاب همچنان ناپسامان بود. برتراند راسل پس از سفرش به مسکو در اوت ۱۹۲۰ در نامه‌ای به اتو لاین مول می‌نویسد: «زمانی را که در روسیه گذراندم، با وجود اینکه یکی از جالب‌ترین دوران زندگیم بود، باز هیچ‌یک را به یاد ندارم. به‌ویژه آنکه برای من بسیار همراه شد. بلشویسم، بوروکراسی استبدادی بستمای است با نظام جاسوسی استانه‌تر و وحشت‌انگیزتر از نظام تزاری.»

در چنین ساختاری نه تنها روشنفکران نمی‌توانستند نقشی داشته باشند که جایی برای آزادی بیان شهروندان عادی وجود نداشت. همه فکر می‌کردند حتماً از دو نفر یکی عضو کابک (سازمان امنیتی شوروی) است. دیگر کار به جایی رسید که مأموران امنیتی با کاپشن‌های چرمی سیاه‌رنگ همه جاکلیب مشاهده بودند.

لنین از روشنفکران متفرق بود؛ برای همین وقتی که در سال ۱۹۰۳ دست‌اندرکار شکل دادن به حزب بلشویک شد، مخالفان را به داشتن «ذهنیت بی‌ثبات روشنفکری» متهم کرد و آن‌ها را «روشنفکران بورژوازی» که به سازماندهی پرولتری بی‌تفاوت هستند» عنوان کرد.

لنین آزاداندیشی را دشمن حزب کارگر می‌دانست، برای همین مدتی بعد به حذف فحیح از دست زد. روسیه استالینی به مراتب وضعیت وحشتناک‌تری از زمان لنین داشت. طبق آمارهای آرشیهوهای آژانس اطلاعاتی شوروی، در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بیش از دوهزار نویسنده، شاعر، هنرمند و روشنفکر راهی اردوگاه‌های کار اجباری استالینی شدند. از این عده ۱۵۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. این تجربه سیاه امپراتوری بلند روشنفکران ایرانی بوده است. آن‌ها از سوسیالیسم، سخت‌ترین و دراماتیک‌ترین بخش آن را انتخاب می‌کنند و تن به مارکسیسم-لنینیسم می‌دهند. آنها از آزادی بلندپروازانه تشکیل توده‌ناشعبات آن، چون سازمان انقلابی توده که بعدها راه مانویست‌ها را برگرفت و نیز چریک‌های فدایی خلق که به دست جزئی، یک ملی‌گرای رمانتیک، تأسیس شد و بعدها توسط حمید اشرف به یک سازمان ایدئولوژیک چپ‌ریکی تبدیل شد، بی‌توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران می‌خواستند تروزی دیره‌را اجرایی کنند. تروزی بی‌حفاظ شامل حال دیگران نبود و خودی‌های نیز توسط سازمان حذف سازمانی می‌شدند، بمب‌گذاری‌های کور دیگر قضایی برای بازگشت به سنت مشروطه‌خواهی باقی نداشت، لیبرالیسم تکثر اندیشه برای آن‌ها مفهومی نداشت، البته همان‌ها مذهبی آن‌ها نیز روزگار بهتری نداشتند.

محمدحسین‌زاد در سازمان مجاهدین خلق به تفسیر قرآن دست زده بود و هر آنچه از رهبر بنیادگرایان (یوسف شعار) آموخته بود با مارکسیسم پیوند زده بود. سر نوشت آن‌ها نیز جز حذف خودی‌ها و دیگران و برخی ترورها هیچ به دنبال نداشت. مارکسیسم در ایران تجربه‌های کوچک‌از یک جنایت بزرگ در شوروی بود؛ گانگسترسم و رهبری سانترال بوده است.

قیام سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۱۷ داستانی فوق‌العاده است. همه چیز با ماه فوریه و سرنگونی ناگهانی تزار نیکلای دوم و رژیمش آغاز شد؛ داستانی سرشار از فتنه، خشونت و خیانت. انور خالامی در این باره می‌گوید: «بعد از مرگ استالین در داخل ایران نوشته‌ها و گفته‌های زیادی بود که ماهیت او را افشا می‌کرد. تا او زنده بود بسبب مراعات می‌شد. حزب توده هم حواسش بود که مبادا کسی چیزی علیه او بنویسد. اگر هم می‌نوشتند فوراً تکفیر می‌شدند.»

دولتی شوروی در آمده بود هزینه‌هایی دربر داشت که موجب فقر و فشار بیشتر بر مردم کشور و زندگی آنان می‌شد و موجب فروپاشی آن نظام شد.

انقلاب اکتبر چه تاثیری بر ایران و روشنفکران ایرانی گذاشت؟

ایران کشور همسایه شوروی و از همان آغاز تحت تاثیر مثبت و منفی آن نظام بود. شعارهای عدالت‌طلبانه و برابری و ضدیت با استعمار برای جوانان ایرانی جالب بود. ایرانیان در جنبش مشروطه خودشان که همزمان با جنبش مشابه در روسیه بود پیروز تر بودند، به همین دلیل دولت تزاری توسط قزاق‌های محمدعلی شاه کوشید مشروطه ایران را تخریب کند تا الگویی برای روسیه نشود. اما وقتی پسر از انقلاب، جنگ میان ارتش سرخ به فرماندهی تروتسکی با ارتش سفید به فرماندهی دریاسالار کولچاک در گرفت دولت بریتانیا با کمک‌های لجستیکی و اعزام نیرو از نیروهای سفید حمایت می‌کرد و بخشی از کمک‌ها از راه ایران و دریای خزر ارسال می‌شد. در سال ۱۹۱۹ که ارتش سفید شکست خورد بریتانیا ژنرال آیرونساید را مأمور برچیدن و عقب‌نشینی منظم نیروهای بازگشتی از روسیه از راه کرکان کرد. آیرونساید در مدت اقامت چند ماهه خودش در ایران ملاقاتی با سیدضیاءالدین طباطبایی داشت که کودتای سیدضیا و لاف‌زنی‌های پسر آیرونساید در زندگی نامه پدرش موجب تفسیرهای اغراق آمیز درباره آن دیدار شد.

در همان زمان افکار مارکسیستی توسط مهاجران قفقازی و نشریات به ایران منتقل می‌شد و برقراری تماس میان میرزا کوچک خان با لنین و شوروی و اتلاف او با افراد مارکسیست مانند خالو قربان و سیدجعفر پیشه‌وری و تشکیل دولت جمهوری سوسیالیستی گیلان را که عملاً موجب شکست جنبش میرزا کوچک خان شد و تاثیرگذاری‌های دیگر در شورش سالار در مازندران و اقدامات دیگر در آذربایجان را می‌توان تاثیر مستقیم انقلاب شوروی در ایران دانست. اما دولت شوروی هم نیاز به آرامش و تثبیت داشت. ایران نخستین کشوری بود که آن دولت را به رسمیت شناخت و لنین به موجب قرارداد دوستی ۱۹۲۱ قرارداد ترکمنچای را البته بدون تغییرات ارضی و مرزی، اعلام کرد. بعدها نیز جنبش‌های مارکسیستی با حمایت شوروی در ایران پدید آمد که از تشکیل حزب توده و ماجرای فرقه دموکرات در آذربایجان و حمایت از جنبش‌های چریکی کمونیستی در ایران بود. در اواخر سلطنت محمدرضا شاه روابط اقتصادی و صنعتی با شوروی گسترده شد که ساخت صنعت ذوب آهن و تصدای کارخانه در مقابل صادرات گاز اوچ آن بود.

آیند انقلاب برای جامعه روسیه چه دستاوردهایی به همراه داشت؟

شاید مهم ترین دستاورد انقلاب از میان رفتن نظام خشن ارباب-رعیتی بود. دولت شوروی به سرعت دارای ارتشی مقتدر شد. مردم و رعایای فقیر البته نسبت به زندگی پیشین بهره‌مندتر بودند. اما منفی مالکیت فردی و سرکوب شدید مخالفان مانع بروز ابتکارات فردی و توسعه خودش سیر می‌کرد و هر جارا اهلی مارکسیستی نمی‌باخت نامش را لنینیسم می‌گذاشت. در واقع خشونت او در تحمیل نظام مارکسیستی خودش در شوروی به صورت امری مشروع و اخلاقی درآمد که در دوران استالین به صورت بیمارگونه‌ای تشدید شد. در حالی که بویتن بسیار عملکردی واقع‌بین است و خشونت گسترده به آن صورت در آنجا وجود ندارد، زیرا ایدئولوژی و نظریه پرداز می‌تواند تحمیلی خاصی هم وجود ندارد و زمان نیز چنان اجازه‌ای نمی‌دهد. بویتن شاهد فروپاشی شوروی و شکست نظریه پردازان‌ها بوده است و سیاست‌های خود را بر مبنای واقعیت روز اصلاح می‌کند. در آغاز ناچار بود بیشتر در اندیشه خروج از بحران بعد از فروپاشی باشد اما پس از استیصال بیشتر در صدد جبران مافات برآمد.

در گرجستان سرزمین‌های اوستیای شمالی و آبخازیا را که غیر گرچی هستند منصرف شد و سپس در غوغای سیاسی اوکراین توانست جمهوری خودمختار و سراسر نشین کریمه و همچنین بخش‌های روس نشین شرق اوکراین را بگیرد.



نقاشی اثر نیکولای ایوانوف، روسیه، ۱۹۱۹ میلادی. رهبر انقلاب کمونیستی، ویرژیل زولانده

صدمین سال «انقلاب اکتبر» روسیه در گفت‌وگو با فریدون مجلسی

دموکراسی خلق یا دیکتاتوری پرولتاریا

از به دست گرفتن قدرت در پرست لیتوفسک قراردادی با آلمان منعقد کرد که به موجب آن به جنگ با آلمان پایان داد و مناطق اشغالی غربی روسیه و اوکراین را به آلمان‌ها واگذار کرد تا فرصت کافی برای پرداختن به تحکیم حکومت خود در داخل روسیه داشته باشد. وعده‌ای به مردم می‌داد الغای مالکیت فردی و برقراری تساوی کامل بر مبنای اشتراکی و سهیم شدن همه مردم در حکومت بر خودشان توسط شوراها یا سویت‌های خلقی بود.

چه جریان حاکم شدن رهبران انقلاب چه رویدادهایی در روسیه به وقوع پیوست؟

وقتی بلشویک‌ها دولت موقت را اسقاط کردند و حکومت را به دست گرفتند نیروهای وفادار به نظام پیشین با حمایت سایر نیروهای مخالف بلشویک‌ها با تشکیل ارتش سفید روسیه با قوای دولت بلشویکی که آن را ارتش سرخ نامیده بودند وارد جنگ شدند. دولت بریتانیا که با توجه به توسعه صنعتی عرصه مناسب‌تری برای انقلاب مارکسیستی محسوب می‌شد در آن جنگ داخلی که تا سال ۱۹۱۹ ادامه داشت از ارتش سفید حمایت مالی و تدارکاتی می‌کرد. پس از جانشینی استالین، او که خواهان استیلاي مطلق بر حزب و کشور بود و وجود انقلابیونی را که از لحاظ نظری از خودش برتر بودند نمی‌تافت به تدریج یک‌تاریک آنان را به اتهام‌های جعلی از میان برداشت و اعدام کرد. ماشین اعدام او جان میلیون‌ها بی‌گناه و جنب شرقی آسیا برآمد. هزینه‌های همین توسعه‌طلبی ایدئولوژیک که در واقع به صورت توسعه‌طلبی

پدید آورد که منجر به سقوط تزاریسم و برکناری تزار و روی کار آمدن دولت موقت به رهبری کرانسکی و جناح آزادپخواه حزب سوسیال دموکرات مشهور به مُنشویک‌ها شد. جناح رادیکال مشهور به بلشویک به رهبری لنین با استفاده از غفلت دولت موقت که منتظر تشکیل مجلس مؤسسان و برقراری دموکراسی پارلمانی بود، با کمک سربازان شده انقلابی مراکز قدرت را در اقدامی کودتای گونه به اشغال خود در آوردند و با کمک جناح منسجم‌تر خودشان که به مارکسیسم و سوسیالیسم اعتقاد داشتند دولتی برقرار کردند که باید منجر به برقراری عدالت اجتماعی گسترده در قالب کمونیسم می‌شد.

این انقلاب با چه وعده‌ها و یا آرمان‌هایی همراه بود؟

انقلاب و جنبشی که منجر به برکناری تزار شد هدفش برقراری آزادی و دموکراسی پارلمانی در قالب یک نظام جمهوری بود. وقتی بلشویک‌ها قدرت را به دست گرفتند معنای تازه‌ای از «دموکراسی خلق» ارائه کردند که باید مرحله دیکتاتوری پرولتاریا را طبق تعلیمات لنین می‌پیمود تا بتواند اصول اقتصاد اشتراکی و برابری و عدالت اجتماعی را با مشارکت و مباشرت شوراهای مردمی در کشوری که از نظامی شاه‌برده‌داری همراه با استیلاي اربابان بر جان و مال رعایا یا سیرف‌ها بود، برقرار کند. لنین که در سونیش زندگی می‌کرد بی‌درنگ با ترنی که دولت آلمان در اختیارش گذاشت عازم روسیه شد و پس

پس از آنکه آفتاب پوتین به مثابه تزار سده بیست و یکم یاد می‌کنند اما آنچه موجب شد آقای پوتین به این صفت منتسب شود، تلاش‌های او برای بررون رفت روسیه در دهه ۱۹۹۰ با ناسامانی‌های فراگیر بود که موجب شد نام روسیه در سرتاسر جهان دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد. با این حال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر سوه‌های دیگری هم دارد؛ اندیشه درناکی بر اذهان عمومی جامی‌گیروان

استنی در مسکو از آقای پوتین به مثابه تزار سده بیست و یکم یاد می‌کنند اما آنچه موجب شد آقای پوتین به این صفت منتسب شود، تلاش‌های او برای بررون رفت روسیه در دهه ۱۹۹۰ با ناسامانی‌های فراگیر بود که موجب شد نام روسیه در سرتاسر جهان دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد. با این حال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر سوه‌های دیگری هم دارد؛ اندیشه درناکی بر اذهان عمومی جامی‌گیروان استنی در مسکو از آقای پوتین به مثابه تزار سده بیست و یکم یاد می‌کنند اما آنچه موجب شد آقای پوتین به این صفت منتسب شود، تلاش‌های او برای بررون رفت روسیه در دهه ۱۹۹۰ با ناسامانی‌های فراگیر بود که موجب شد نام روسیه در سرتاسر جهان دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد. با این حال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر سوه‌های دیگری هم دارد؛ اندیشه درناکی بر اذهان عمومی جامی‌گیروان

اینکه آقای پوتین همان خطاهای تزارها را مرتکب می‌شود. در توجیه انتساب صفت نوریس «تزار» برای آقای پوتین توضیحی لازم است. واژه «تزار» شکل استحالته یافته‌ای از کلمه لاتین «سزار» است و نخستین حکمفرمای روسی که این لقب را بر خود گذاشت، ایوان چهارم (۱۵۸۴-۱۵۳۰) بوده؛ تاریخ، ایوان چهارم را با نام مستعار دیگری نیز می‌شناسد؛ «ایوان مخوف»!

نخستین بار تحت لوای ایوان چهارم بود که روسیه شکلی منسجم به خود گرفت. این کشور در دوران درازمدت حاکمیت ایوان چهارم از ۱۵۸۴ تا ۱۵۵۳، به منطقه خان نشین غزان، استراخان و سیبری دست یافت. همچنین در طول فرمانروایی ایوان چهارم، ناحیه دوکنشین مسکو نیز به منطقه‌ای چندقومی و چنداقلیمی تبدیل شد و سعیی دوچندان یافت. در طول همین فرآیندها بود که روسیه جدید با گرفت و امپراتوری روسی شکوه و عظمتی در خور سرزمین

تزار مخوف سده بیست و یکم

در حالی که جهان ایامی را پشت سر می‌گذارد که صدمین سالروز انقلاب اکتبر را در قلب خود نشانده، روسیه دوباره تزاری دیگر را بر سریر حکومت خود می‌بیند.

۱۷ سال از نخستین دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین می‌گذرد و حالا انقلاب و بیشتر از همیشه به تختگاه روسیه گیر کرده است. غرب هنوز از روسیه به منزله کشوری یاد می‌کند که به دوران پسا شوروی با گذناشته و همچنین پوتین را قدرتمندترین رهبر روسی پس از استالین قلمداد می‌کند. در حال حاضر ملت روس تاریخ خود را در استایل تکرار می‌بیند. هم اصلاح‌گرایان آزادپخواه و هم محافظه‌کاران

استنی در مسکو از آقای پوتین به مثابه تزار سده بیست و یکم یاد می‌کنند اما آنچه موجب شد آقای پوتین به این صفت منتسب شود، تلاش‌های او برای بررون رفت روسیه در دهه ۱۹۹۰ با ناسامانی‌های فراگیر بود که موجب شد نام روسیه در سرتاسر جهان دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد. با این حال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر سوه‌های دیگری هم دارد؛ اندیشه درناکی بر اذهان عمومی جامی‌گیروان استنی در مسکو از آقای پوتین به مثابه تزار سده بیست و یکم یاد می‌کنند اما آنچه موجب شد آقای پوتین به این صفت منتسب شود، تلاش‌های او برای بررون رفت روسیه در دهه ۱۹۹۰ با ناسامانی‌های فراگیر بود که موجب شد نام روسیه در سرتاسر جهان دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد. با این حال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر سوه‌های دیگری هم دارد؛ اندیشه درناکی بر اذهان عمومی جامی‌گیروان



و آن عبارات است؛ از آنچه عظمتی برتر از زندگی دارد، مهیب است و خوف‌انگیز؛ برای نمونه، در کتاب عهد عتیق شاهد آن هستیم که از خدانونده به عنوان خدایی خوف‌انگیز یاد می‌شود. بنابراین اگر صفت «مخوف» به ایوان چهارم نسبت داده می‌شد، برای آن نبود که بی‌رحمی و قساوت در او ریشه دوانده بود، دلیل اصلی به مهابت او مربوط می‌شد؛ ایوان چهارم هیبتی فزون بر زندگی داشت. تجميع این دو کیفیت در فرمانروایی واحد، برابر بود با یک تزار مطلوب و آرمانی. این هر دو صفت برای وصف شخصیت رهبر کنونی، ولادیمیر پوتین در دید عمومی تناسب دارد.

پوتین نیز «پدر عزیز» مردم است، او با گوش سپردن به درهای عمومی از خلال برنامه‌های تلویزیونی پای حرف‌های مردم عادی می‌نشیند و به پرسش‌های آنها پاسخ می‌دهد و با تظاهر به یادداشت‌برداری از گفته‌های عموم وعده رسیدگی به آنها نقش